

مفهوم "آلوده" در اندیشه فروغ فرخزاد و تطبیق آن با تفکر "طرد" در «قدرت‌های وحشت» کریستیاوا

بهی حدائق*

تاریخ دریافت: ۹۶/۱۲/۱۹

مبینا اکبرزاده**

تاریخ پذیرش: ۹۷/۴/۷

چکیده

این مقاله به بررسی تطبیقی مفهوم "آلوده" در شعر «تولد دیگر» فروغ فرخزاد با تفکر "طرد" در «قدرت‌های وحشت» جولیا کریستیاوا می‌پردازد. این مقاله در پی آن است که تصاویر "آلوده" را بر اساس خوانشی تطبیقی با «قدرت‌های وحشت» کریستیاوا در «تولد دیگر» فروغ مورد مطالعه قرار دهد. دلیل انتخاب فروغ فرخزاد این است که نظریه کریستیاوا بسیار قابلیت پیاده سازی روی اشعار وی را دارد. این نظریه البته گستره وسیع‌تری از اشعار فرخزاد را در بر می‌گیرد که از حوصله این مقاله خارج است. از سوی دیگر اشعار او به عنوان پایه‌ای مرکزی برای روشنگری نظریه کریستیاوا در باب پدیده آلوده انگاری نیز بسیار گویا است. آلوده انگاری یکی از اساسی‌ترین جریان‌های سوژه در فرآیند است: یعنی حالتی از طرد و واپس زنی آنچه که برای خود، دیگری محسوب می‌شود و خود به این وسیله مرزهایی برای یک من همواره ناپایدار ایجاد می‌کند. آلوده چیزی است که شخص آن را طرد می‌کند، پس می‌زند و تقریباً به شدت از خود بیرون می‌راند.

کلیدواژگان: تهذیب، غیر، زنانگی، هنجار اجتماعی، نقد جامعه شناختی.

مقدمه

انتشار «قدرت‌های وحشت» از کریستیوا در سال ۱۸۹۲ باعث شده واژه آلوده انگاری وارد حوزه هنر و روان‌شناسی تحلیلی شود. این واژه یکی از فرآیندهای مؤثر در ایجاد فردیت می‌باشد و هنگامی که در یک روند به کار می‌رود می‌تواند تفاوت ضمیر "من" را از سایر ضمائر مشخص کند. لاکان معتقد است که هنگامی که یک نوزاد تصویر خود را در آینه می‌بیند خود را به عنوان یک شخص متمایز برای اولین بار احساس می‌کند. بنابراین بر طبق نظریه لاکان واژه فردیت شروع به شکل‌گیری می‌کند. اگرچه کریستیوا با لاکان در باب تأثیر ویژه آینه بر روی کودک موافق است، این نظریه را اظهار می‌دارد که یک کودک شخصیت خود را قبل از دیدن خود در آینه یا حتی یادگیری یک زبان به صورت متمایز احساس می‌کند. کودک هر چیزی را که پاره‌ای از خود حقیقی او نباشد رد می‌کند. به بیان دیگر او هر چیزی را که به عنوان "غیر" و "آلوده" است را جدا می‌کند. یک مادر آلوده اولین چیز متغییری است که کودک سعی می‌کند خود را از آن آزاد کند. او رابطه یگانگی خود را با مادر خود به اتمام رسانده و به هم‌گرایی جهان پاسخ نه می‌دهد تا بتواند به عنوان یک فرد مستقل درآید. اکنون این کودک بین دو مقطع قرار می‌گیرد اول آن آرزویی که برای اتحاد خود دوستی‌اش با عشق اولیه دارد و دوم نیازی که برای صرف نظر از این اتحاد احساس می‌کند تا اینکه بتواند یک هویت جداگانه داشته باشد. کریستیوا این فرآیند جداسازی و رد کردن "غیر" را آلوده انگاری می‌نامد.

این نکته قابل تأمل است که پدیده آلوده انگاری مسأله‌ای نیست که بتوان به یکباره با آن برخورد کرد بلکه مسأله‌ای است که در سراسر ادوار زندگی با انسان همراه می‌باشد. به بیان دیگر آلودگی همیشه مرزهای فردیت را مورد تهدید قرار می‌دهد. این حضور دایم آلوده انگاری در خودآگاهی یک فرد حقیقتی است که آن را از نظریه سرکوب‌سازی فروید جدا می‌سازد. در حقیقت نظریه فروختگی فروید در پایین‌ترین سطح خودآگاهی یک فرد قرار دارد که گهگاه خود را هویدا می‌کند. بنابراین سنت‌ها و عرف‌هایی در این حوزه پدیدار می‌شوند که به تقابل با نظریه آلوده انگاری بپردازند تا شخصیت یک فرد به واسطه آن مورد تهاجم قرار نگیرد. همه مذاهب پیروان خود را به تهذیب فرا می‌خوانند برای مثال یک هندی نمی‌تواند یک گاو مقدس را بکشد یا یک یهودی مجاز به خوردن

گوشت خوک نمی‌باشد. مک/افی در این باره توضیح می‌دهد که «هنگامی که یک جامعه توسعه یابد و مذاهب کمرنگ شوند، هنر مسئولیت تذهیب را بر عهده می‌گیرد که غالباً با ایجاد شرایطی که در آن چیزهای آلوده یا حقیر رو به زوال می‌روند این کار تذهیب را به اتمام می‌رساند» (مک/افی، ۲۰۰۴: ۴۹). اگرچه آلوده انگاری می‌تواند محرک و جذاب باشد اما ترس از زوال و نابودی باعث می‌شود که یک فرد از تهدیدهای آن آگاه باشد.

گودنو در کتابش اسم کریستیوا را به گونه‌ای خاص بیان کرده و اظهار می‌دارد که وقتی که در یک جامعه مرزهایی که باعث ایجاد طبقات اجتماعی می‌شوند مورد تهاجم قرار گیرند در آن جامعه ترس و وحشت پدیدار می‌گردد همانگونه که کریستیوا در «قدرت‌های وحشت» بیان می‌دارد: «ظهور آلوده انگاری به واسطه عدم پاکیزگی نیست بلکه به واسطه چیزی است که موجب تخریب یک شخصیت یا یک نظام می‌شود. این همان چیزی است که به مرزها، موقعیت‌ها یا قوانین بی توجه است. کسی که اخلاقیات را نادیده می‌گیرد حقیر نیست. می‌توان عظمت‌های اخلاقی و جنایی را پیدا کرد که در آن‌ها بی‌حرمتی‌ها نسبت به قانون، تهاجم، آزادی و بی‌پروایی وجود دارد. آلودگی یا آلوده انگاری یک عارضه بی‌اخلاقی، بزهکاری و حقه بازی است. به بیان دیگر آلوده انگاری وحشتی است که خود را لاپوشانی می‌کند و تنفری است که به روی ما می‌خندد و دوستی است که به ما خنجر می‌زند. (کریستیوا، ۱۹۸۲: ۴).

نتیجه‌ای که گودنو از «قدرت‌های وحشت» استخراج می‌کند این است که آلوده انگاری همیشه همراه با تصاویری از ناپاکی هستند این مثال‌هایی که در «قدرت‌های وحشت» ارائه شدند دقیقاً الگوی آن چیزی است که وی از ناپاکی اظهار می‌دارد نمونه‌هایی همچون مدفوع، خون، ادرار، ضایعات جدول و... انواع آلودگی که گودنو مورد استخراج قرار داده راهکار دومی است که محققان در مفهوم کلمه ابجکت یا آلوده انگاری به کار می‌برند. گودنو این کلمه را به چهار دسته تقسیم می‌کند: «آلودگی درون و خارج از بدن انسان، آلودگی‌ای که در شکل یک نمونه پاک می‌باشد، آلودگی‌ای که به صورت فروپاشی تمایز زن و مرد ایجاد می‌شود و آخرین نمونه آن دسته از آلودگی است که در ارتباط با ویژگی‌های مادرانه می‌باشد (کریستیوا، ۱۹۸۲: ۲۸). کریستیوا به منظور تشریح دو وجه متون ادبی از عبارات‌های فنوتکس و ژنوتکس بهره می‌گیرد و برای

درک بهتر این دو واژه تعاریف نشانه شناسی و سمبلیک که خود دو حالت تمایز هستند ضروری می‌باشد. تمایز سمبلیک از طریق صرف، قواعد و یا عبارت‌های منطقی ایجاد می‌شود در حالی که حالت نشانه شناسی از طریق بیان کلمات احساسی قابل شناسایی می‌باشد.

مک/فی به زیبایی دیدگاه کریستیوا/را در مورد ژنوتکس و فنوتکس بیان می‌دارد. او می‌گوید: «یک متن دارای دو سطح می‌باشد سطح ژنوتکس نمونه شناسی که در واقع یک پروسه‌ای است که در آن نویسنده انرژی و محرک‌های نشانه شناسی را دسته بندی می‌کند و نمایش می‌دهد و سطح فنوتکس سمبلیک که نوعی ساختار ارتباطی سازمان دهی شده و طراحی شده است» (مک افی، ۲۰۰۴: ۲۸). دلیل دومی که باعث می‌شود نظریه آلوده انگاری چارچوب ادبی مناسبی برای اشعار فروغ فرخزاد باشد. این است که وی در کارهای خود از موضوع آلوده انگاری بهره گرفته است. این موضوع همچون فنا، مرگ، مرض، زجر، ناامیدی و دورویی می‌باشد. در شعر «دلیم برای باغچه می‌سوزد» از فروغ فرخزاد شخصیت شعری غم خود را از مرگ باغ و ماهی ابراز می‌دارد:

«کسی به فکر گل‌ها نیست/ کسی به فکر ماهی‌ها نیست/ کسی نمی‌خواهد باور کند که باغچه دارد می‌میرد»

در واقع مرگ باغچه و مرگ ماهی او را به یاد محدودیت‌هایش به عنوان یک موجود زنده می‌اندازد. زیرا که مرگ همانگونه که کریستیوا/ بدان اشاره می‌کند باعث نگرانی می‌شود حتی شدیدتر از آن چیزی که یک شخص در یک موقعیت حساس بتواند تصور کند.

پیشینه تحقیق

جوداکی در سال ۲۰۱۳ نظریه نگارش زنان هلن سیکسو را در مقاله‌ای به نام «جسم، عشق و مسائل مادرانه در بررسی سیلویا پلت و فروغ فرخزاد» به بررسی می‌نشیند (جوداکی، ۲۰۱۳: ۷۷). مقاله‌ای، در سال ۲۰۰۸ جمالی به بررسی اشعار پلت و شعر «تولد دیگر» و نیز «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» از فروغ فرخزاد پرداخته است (جمالی، ۲۰۰۸: ۴۲). جمالی همچنین این برداشت را کرده است که در آغوش گرفتن مرگ این دو شاعر را بر آن داشته است که خود را با مسائل زنانه و نشانه شناسی هم

پیمان کنند(همان: ۴۱). حسن پور و دیگران در سال ۲۰۱۲ به بررسی اوهام سبز(ناپخته) فروغ فرخزاد از طریق زبان‌شناسی کاربردی نظام مند پرداختند(حسن‌پور و همکاران، ۲۰۱۲: ۹۳۴). نادری و نصرتی در سال ۲۰۱۳ مقاله‌ای تحت عنوان «مطالعه تطبیقی سیلویا پلت و فروغ فرخزاد بر طبق نظریه پسا روان‌کاوی زنان» نوشته‌اند(نادری و نصرتی، ۲۰۱۳: ۴۵). در «کاربرد روش آنالیزی نظریه آلوده انگاری در شعر دلم برای باغچه می‌سوزد» سمی کوچی و دیگران در سال ۲۰۱۴ نشان دادند که شخصیت شعری به دنبال تطهیر خود از سایر اشخاص آلوده در جهان پیرامون است(سمی کوچی و دیگران، ۲۰۱۴: ۱۰۱).

بحث

شیوه کلیدی در این مقاله کاربرد آلوده انگاری جولیا کریستیوا در دو شعر مذکور فروغ فرخزاد است. به منظور اینکه کسی یا چیزی بتواند خود را از این ناپاکی‌ها جدا سازد بایستی بتواند آن موارد مذکور را از جسم خود دور کند به عنوان یک نظریه روان‌کاوی و ادبی پدیده آلوده انگاری اولین بار توسط جولیا کریستیوا در «قدرت‌های وحشت» در «مقاله‌ای بر آلوده انگاری» در سال ۱۹۸۰ معرفی شد قبل از آنکه به ارزیابی این نظریه پردازیم لازم به ذکر است که معانی کلمه ابجکشن خارج از پیوندهای مفهومی آن در یک متن در دیکشنری به قرار زیر است:

به عنوان اسم: حقارت، پایین آوردن و آزادسازی هاگ از قارچ می‌باشد.

به عنوان صفت: مفلوک و ناامید، رها شده و تنها، تحقیر شده و متواضع است.

اگرچه تعاریف ارائه شده در بالا بی شباهت به نظریه کریستیوا نیست اما آن‌ها تنها کلمات و تعاریف عامیانه و ابتدایی از کلمه ابجکشن را معرفی می‌کند که می‌تواند گمراه کننده باشد. آلوده انگاری مرحله‌ای است که در آن فرد با تمایز بین جسم خود و جسم زن خود را وارد فردیت می‌کند. به بیان دیگر آلوده انگاری تجربه اول یک نوزاد از فردیت خود در دوره قبل از سمبلیک(نظریه لاکان) بوده که بر طبق نظریه کریستیوا حتی پیش از دوره ادیپ و یا آینه لاکان در شهری تخیلی، به وقوع پیوسته است. در این تجربه اولیه مرز بین خود و مادر خود را با شناسایی جسم زن تعیین می‌کند. جسم مادر

اولین شیئی است که برای بدست آوردن استقلال کودک آن را آلوده می‌پندارد. اگر آلوده انگاری مرحله‌ای باشد که در آن کودک هرچه غیر خود را رد کند اولین جایی که در آن آلوده انگاری به وقوع می‌پیوندد جسم مادر است همچون مفهوم بهشت و آنچه در زیر آن قرار دارد. بنابراین اگر بهشتی در کار نباشد مرتبه‌ای پایین‌تر از آن نیز وجود ندارد. پس اگر اتحادی بین مادر و کودک نباشد دلیل برای رد کردن وی و پیدا کردن فردیت مستقل خود ندارد. در اینجا دو سؤال مطرح است: آن شرایط اولیه چیست؟ و چه موقع آلوده انگاری برای اولین بار مشاهده می‌شود؟ در پاسخ سؤال اول کریستیوا سخن از فضای روانی اولیه می‌گوید که در آن کودک تجربه وفور احساسات، گرایض و غیره را دارد. کودکی که در بدو تولدش به او غسل تعمید داده می‌شود در فضایی قرار دارد که تفاوتی بین کودک، مادر و پیرامون وجود ندارد و همه نیازها بدون تأخیر رفع می‌شوند و آنجا جایی است که نیاز مبرمی به زبان وجود ندارد. در آنجا نیازی برای طلبیدن یا تشخیص دادن بین فاعل و مفعول یا حرف زدن وجود ندارد. بنابراین در این فضای پرنشانه ما تجربه یک محیط پر وفور و یگانه را خواهیم داشت.

مک/فی این توضیح را می‌دهد که هنگامی که کودک در این فضا غسل تعمید داده می‌شود خود را با صداهای کودکانه‌اش بیان می‌کند. وی از صداها و حرکت‌هایی استفاده می‌کند که خود را بیان کند و انرژی خود را تخلیه کند او هنوز در مرحله‌ای نیست که بتواند کلمه‌ای را که بیانگر چیز خاصی باشد ادا کند، یا تفاوت محرزی بین خود و چیزهای دیگر احساس نمی‌کند اما هنگامی که رفته رفته سطح آگاهی او بالا رود و درکش عمیق‌تر شود همه چیز تغییر می‌کند. کودک به یادگیری زبانی شروع می‌کند که به وسیله آن بتواند حوادث و اشیا را مورد اشاره قرار دهد. در آن موقع است که کودک به تفاوت خود و استقلال خود با محیط پیرامون پی می‌برد. وی تفاوت خود را با سایرین و اشیا احساس می‌کند و زبانی را که برای اشاره به محیط خارج از خود به کار می‌برد فرا می‌گیرد (کریستیوا، ۱۹۸۲: ۹۵).

کریستیوا این دوره را تغییر اجباری می‌نامد. این نکته نباید فراموش شود که فضای نشانه‌شناسی اولیه بعد از دوره جنینی یعنی اتحاد صد در صد کودک با مادر است؛ به هر حال مادر نیز این دوره را به عنوان یک فرد مستقل احساس می‌کند.

در پاسخ به سؤال دوم می‌توان بیان کرد که پدیده آلوده انگاری حتی زودتر از سطحی که لاکان به آن اشاره می‌کند به وقوع می‌پیوندد. سطح آینه یا انعکاسی در دوره ۶ الی ۱۸ ماهگی به وقوع می‌پیوندد که با سطح خود دوستی اولیه که فروید بیان می‌کند تطبیق دارد. در سطح انعکاسی کودک خود را به عنوان یک موجود کامل و جدا تصور می‌کند زیرا که خود را در آینه می‌بیند. آلوده انگاری اولین بار زمانی اتفاق می‌افتد که کودک هنوز در اتحاد خیالی با مادر خویش است یعنی قبل از آنکه نخستین بار خود را در آینه ببیند و این قبل از آن دوره‌ای است که شروع به یادگیری زبان و محیط سمبلیک لاکان کند. کودک هنوز یک فرد مستقل نیست یعنی هنوز دز مرز فردیت قرار ندارد.

پدیده آلوده انگاری به او کمک می‌کند که به آن نقطه برسد. اولین جایی که کودک آن را آلوده می‌انگارد نقطه پیدایش خود یعنی مادر است که او باید مرزی را بین خود و مادر خویش بکشد اما این کار دشواری است زیرا زمانی در جسم مادر خود بوده و اکنون خارج از آن است و این کودک را در قید دوگانه قرار می‌دهد: اشتیاقی برای اتحاد خود با عشق اولیه‌اش یعنی مادر و نیاز برای شکستن این اتحاد و آغاز فردیت. کودک باید قسمتی از خود را کنار بگذارد که تا کنون این قسمت اولیه مادر است زیرا که می‌خواهد خودش باشد. همانگونه که مک/افی نشان داده است بدن مادر اولین شیئی است که در معرض آلوده انگاری است. این به واسطه آلوده انگاشتن جسم مادر و ناپاک بودن است که کودک شروع به ایجاد مرزهایی برای خویش می‌کند زیرا که جسم مادر تهدیدی است که هویت "من" را به کودک نمی‌دهد و به کودک اجازه استقلال فردی را هم نمی‌دهد (مک افی، ۲۰۰۴: ۱۹).

همانگونه که کریستیوا بیان می‌کند: «آلوده انگاری مرزی است از موقعیت من به عنوان یک موجود زنده». به هر حال در اینجا این نکته باید مورد توجه قرار گیرد که نه مادر هنوز به مفعول تبدیل شده و نه کودک هنوز فاعل است. این پدیده آلوده انگاری نخستین بار برای کودک بدین صورت رخ می‌دهد که مادر را با دیدن خویش در آینه به صورت غیر تصور می‌کند. تایلر همچنین توضیح می‌دهد که آلوده انگاشتن باعث ایجاد فضایی به منظور تشخیص تفاوت‌ها و مرزها بین خود و شیء یا شخص ناپاک است که

باعث امنیت بخشیدن به پاکیزگی فردی و ورود وی به شخصیتی مستقل است. با گفتن اینکه جسم مادر کثیف یا ناپاک است کودک شروع به ورود به طبقات اجتماعی یا فرهنگی می‌کند که در واقع پدر وی است.

از دید خواننده طبیعت همان مادر است و فرهنگ همان پدر که مادر مورد تحقیر یا آلوده انگاری است و پدر مورد استقلال طلبی (مک افی، ۲۰۰۴: ۲۰). آلوده انگاری در واقع مرز بین مفعول و فاعل را تعیین می‌کند. هزینه اخلاقی آن نه خوب است نه بد. اگرچه لزوماً این پدیده مرز بین فردیت و غیر، حاضر و غایب، شخصی و عمومی را حفظ نمی‌کند اما ویژگی آن می‌تواند در شرایط نزولی یا صعودی مورد استفاده قرار گیرد. لحظات آلوده انگاری می‌تواند تصاویری از ناپایداری را در یک بحران ایجاد کند همانگونه که می‌توانند موقعیت‌هایی برای کارکرد مجدد بر روی مکانیزم‌های هویتی ایجاد کنند. بارون به این نکته اشاره می‌کند که برای کریستیوا/ فرایند آلوده انگاری به گونه‌ای ذاتی مرتبط است با عملکرد بازدارنده بنیادی سمبل‌ها خصوصاً سمبل‌هایی همچون جسم مادر که به عنوان محارم حساب می‌شوند همانگونه که بارون اشاره می‌کند: «پدیده آلوده انگاری در جایی قرار می‌گیرد که امنیت مرزهای سمبلیک ما مورد تهاجم و فروپاشی باشد که در این صورت ما با شرایطی واقعی روبه‌رو هستیم. این پدیده هم ساختارهای سمبلیک یک شخصیت، یک نظام، موقعیت‌ها و قوانین را مضمحل می‌کند و هم تزلزل طبقات سمبلیک را در معرض وقوع قرار می‌دهد» (همان: ۲۷).

پدیده آلوده انگاری طبیعتی مبهم دارد که هم مورد اشتیاق است و هم منفور. این پدیده نه فاعل است نه مفعول و هم‌زمان هم در درون است هم در برون. کلی/ اولیور که مطالب متعددی را در مورد کریستیوا/ نوشته است اظهار می‌دارد که «آلوده انگاری چیزی است که هویت فردی را مورد تهدید قرار می‌دهد». این پدیده نه خوب است نه بد، نه فاعل است نه مفعول، نه درون است نه برون اما در واقع این پدیده چیزی است که خودش هم تمایزات را مورد تهدید قرار می‌دهد. پدیده آلوده انگاری چیزی در همراهی ضمیر درون نمی‌باشد بلکه چیزی است که با نیرویی فراتر از ما جدا است.

کیت ریدر معتقد است که برای درک بهتری از آلوده انگاری شخص باید آن را به صورت یک فرآیند در نظر بگیرد تا یک نتیجه (کریستیوا، ۱۹۸۶: ۵۶). ریدر دو کلمه آلوده

شده و آلودگی را در یک گروه قرار می‌دهد و معتقد است که کریستیوا هم همین کار را در «توسعه کلمه آلوده انگاری انجام داده است» همانگونه که کریستیوا به گونه‌ای محرز بیان می‌دارد پدیده آلوده انگاری «نه من است نه چیز دیگری. اما نمی‌توان گفت که هیچ است. در واقع چیزی است که من نمی‌توانم از آن به عنوان یک چیز نام ببرم. یک وزن از بی وزنی است که در مورد آن هیچ چیز معینی وجود ندارد و این همان چیزی است که من را به نابودی می‌کشاند. این پدیده در مرز عدم و توهم است و جزئی از واقعیت است که اگر به درک آن برسیم من را نابود می‌کند بنابراین آلوده انگاری ما من است و پیش قراول فرهنگ من می‌باشد» (کریستیوا، ۱۹۸۶: ۲۲).

اگرچه پدیده آلوده انگاری فضایی است که در آن طبقات و معنا رو به زوال می‌روند اما در عین حال پیش قراول فرهنگ ما نیز هستند. در حقیقت جدایی یک فرد از این پدیده در وهله اول باعث یک نوع فروپاشی می‌شود که می‌تواند متعاقباً یک سیر صعودی به زبان ببخشد و یک خود جدید ایجاد کند. به بیان دیگر کودک در اولین تجربه خود از پدیده آلوده انگاری پا به دنیای سمبلیک لاکان می‌گذارد. در یک مواجهه با این پدیده یک فرد ممکن است وحشت را در خود احساس کند زیرا که مرزهای سمبلیک که یک هویت بدان وابسته است مورد تهاجم قرار می‌گیرد که این تهدیدی برای مرزهای بین مرگ و زندگی انسان و حیوان، انسان و غیر انسان و نیز مرد و زن می‌باشد. گوندنو معتقد است که تجربه این تهدیدها کانون مواجهه ما با پدیده آلوده انگاری است. این در پاسخ استدلال او است که می‌گوید همه تهدیدهای یک مرز میزان رعب و وحشت یکسانی ندارند. اولین نوع پدیده آلودگی که در بالا به آن اشاره شد درون و خارج بدن وجود دارد همانگونه که کریستیوا تفاوت آن‌ها را در میزان آلاینده‌گی مواردی چون مدفوع و عادت قاعدگی بیان می‌کند که این مطالب را در «قدرت‌های وحشت» بیان می‌دارد: «فضولات انسانی و معادلات آن هویت انسان را در موارد بیرونی مورد تهدید قرار می‌دهند. بنابراین ضمیر انسان از غیر ضمیر مورد تهاجم است، جامعه نیز از بیرون مورد تهاجم است و همچنین زندگی نیز با مرگ مورد تهاجم است. از طرفی دیگر عادت قاعدگی مسأله‌ای است که از درون هویت را مورد تهدید قرار می‌دهد. همچنین تهدیدی است برای روابط

بین یک جامعه اجتماعی که می‌تواند از طریق درونی سازی تفاوت‌های جنسیتی را نمایان کند (کریستیوا، ۱۹۸۲: ۷۰).

دومین نوع آلوده انگاری که توسط گودنو طبقه بندی شده است تفاوت آلودگی با نوع دیگری از آلودگی است که ظاهر آن تمیز است. آن آلودگی که در ظاهری تمیز پدیدار می‌شود تشخیص آن دشوار است. طبق نظر کریستیوا/ آلودگی‌های قابل فهم خائن، دروغگویان، جنایتکاران باوجدان، زناکاران بی حیا و قاتلانی هستند که ادعا می‌کنند رهایی بخش هستند. هر جرم دیگری که منجر به قانون شکنی شود جز آلوده انگاری است اما برای کریستیوا/ آن آلودگی که در نهان است شدتش از هر ناپاکی بالاتر است: «جرم‌های از قبل بررسی شده، قتل عمد، انتقام ریاکارانه می‌باشد. کسی که اخلاقیات را منکر شود آلوده نیست می‌توان موارد بزرگی از اخلاقیات یا حتی جنایت را پیدا کرد که بی حرمتی‌اش در برابر قانون زبانه کشیده مواردی چون طغیان، آزادی خواهی و خودکشی. آلوده انگاری از سوی دیگر یک مورد بی اخلاقی، اهریمنی، دسیسه پروری و نادرست است. این پدیده نوعی وحشت است که موارد گوناگون را تلبیس می‌کند و یک تنفر است که به روی ما می‌خندد و یک شهوت است که بدن را برای مبادله برای برانگیختن و هوسرانی استفاده می‌کند. همچنین آلوده انگاری مقروضی است که شما را می‌فروشد و دوستی است که به شما خیانت می‌کند (کریستیوا، ۱۹۸۵: ۷۱).

کریستیوا/ بیان می‌کند که او نگران گفت‌وگوهایی است که در آن شخصیت فرو می‌پاشد. او دغدغه گفت‌وگوهایی را دارد که می‌تواند بحران هویت را در یک فرد ایجاد کند. یکی از مسائل مهمی که می‌تواند در نظام سمبلیک و شخصیتی ما مؤثر باشد گفت‌وگوهای جنسیتی است که می‌تواند در تمایز مرد و زن و ایجاد هویت ما مؤثر باشد. هنگامی که یک شخص با این پدیده یعنی آلوده انگاری مواجه می‌شود این مرزها به خطر می‌افتد (کریستیوا، ۱۹۸۴: ۴۸). آلوده انگاری زمانی اتفاق می‌افتد که مرد و زن مرز خود را که بدان وابسته هستند در حال فروپاشی می‌بینند. در یک مواجهه با این پدیده پایه استوار بین مرد و زن در طبقه بندی سمبلیک مورد سؤال و ارزیابی قرار می‌گیرد زیرا که تقابل این دو را به عنوان مرد و زن نشان می‌دهد. زنانگی از ویژگی‌های مهم هویت زنان است که آن‌ها در چالش‌های گفت‌وگوهای مادرانه خود با آن برخورد دارند.

زنانگی شامل لحظاتی است که قابل نامگذاری و بیان در زبان غرب نیستند. آلوده انگاری که اولین تقلای یک کودک برای ساختن هویت خویش است می‌تواند بعدها در یک فرآیند تاریخی به جماعت ناب و باکره این مجال را بدهد که منجر به علاقه جنس مخالف و شیفتگی اولیه او از یک سو و شکل‌دهی تمایل او به آزار زنان از سوی دیگر شود.

موضوعی که فروغ فرخزاد در اشعارش به آن می‌پردازد در حقیقت تبیین‌گر پدیده آلوده انگاری است که چارچوب کلی این مقاله می‌باشد. انقراض، مرگ، مرض، زجر، و ناامیدی تماماً مسایل عمده فروغ فرخزاد بودند که بدان پرداخته است. برای یک فرد هر تهدید و خطری می‌تواند یک ناپاکی باشد، همچون یک اعتقاد که در تضاد با اعتقاد شخصی باشد یا چیزی که در تضاد با شخصیت کلی وی باشد. بنابراین بر اساس نظریه کریستیوا یک فرد حوزه شخصیتی خود را در نظر گرفته و با تهدیدهای روبه‌رو مقابله می‌کند.

فروغ خود را یک آلودگی در چشم جامعه به شمار می‌آورد. او به صورت آگاهانه یا غیر آگاهانه تابع قوانین جامعه نیست و محارم را می‌شکند. او دریافته است که حضورش به عنوان تهدیدی برای قوانین تثبیت‌شده جامعه‌اش است به این دلیل یک تنش عمده زندگی وی را در بر گرفته است. به منظور کاهش این تنش او خود را در آغوش شعر گرفته است. به واسطه سرودن شعر او به تقابل با پدیده آلوده انگاری می‌پردازد.

مجموعه چهارم اشعار فروغ فرخزاد، «تولد دیگر» نام دارد. همانگونه که از اسمش پیداست این مجموعه حیاتی مجدد در اشعار اوست. این مجموعه باعث شد که فروغ به صورتی جدی به واسطه منتقدان معاصر مورد ارزیابی قرار بگیرد. در این مقاله دو شعر از این مجموعه برگزیده شده است: «تولد دیگر» و «آیه‌های زمینی» که به ترتیب به بررسی آن‌ها خواهیم پرداخت. این اشعار از جمله نمونه‌هایی هستند که فروغ در آن‌ها به اوج قدرت شعری خود رسیده است. همچنین این اشعار می‌تواند جامعه چند بعدی و ویژگی‌های سیاسی روانی شعر وی را به نمایش بگذارد. واکنش وی به جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند و انتقاد او از قوانین تثبیت‌شده درباره زنان را می‌توان به سادگی در این مجموعه دریافت. حتی در این اشعار می‌توان به نگرانی‌های وی در مورد فلسفه

هستی در کل زندگی‌اش پی برد. اولین شعری که می‌خواهیم بدان پردازیم «تولد دیگر» است.

«همه هستی من آیه تاریکیست»

صحبت از موجودیت مسأله‌ای نیست که بتوان آن را دائماً در زندگی روزمره به کار برد بلکه ضروری‌ترین قسمت یک زندگی بوده که آن را بر سایر قسمت‌ها رجحان می‌دهد و آن مسأله بودن یا نبودن است. این حقیقت غایی مهم‌ترین نوع آگاهی می‌باشد که هر کس در مورد خود می‌داند و هر کسی آن را به گونه‌ای فرض می‌گیرد و در آخر نیز به دست فراموشی سپرده می‌شود. هنگامی که کسی درباره وجود خود صحبت می‌کند در حقیقت در انزوای خویشتن فرو می‌رود و به اساسی‌ترین سؤالاتی که به ذهنش می‌رسد، می‌پردازد و آن سؤالات جز فلسفی‌ترین مباحث در زندگی شخصی است. اما مسأله این است که چرا مخاطب از کلمه "همه" در مورد خویشتن استفاده کرده است؟ آیا بودن را می‌توان به قسمت‌های مختلف تقسیم کرد؟ اگر چنین باشد استفاده از کلمه "همه" برای مراجعه به تمام عنصر وجود قابل توجیه است. موجودیت یک عقیده فکری گسترده است که نمی‌توان آن را به قسمت‌های مختلف تقسیم کرد؛ بنابراین ما هنوز پاسخ سؤال خود را نگرفته‌ایم.

شاید شخصیت شعری وی به گونه‌ای عمیق جذب در افکار هستی‌گرایانه وی شده است همانگونه که او اظهار می‌دارد: بودن یا وجود چیزی ملموس و حقیقی است. کلماتی که توسط شاعر انتخاب شده‌اند به سادگی دال بر مسائل مطرح شده نیستند. گاهی اوقات یک تبیین‌گر شاعرانه حاکی از مسایل غیر ملموس بوده که بتواند آن‌ها را به صورت ملموس درآورد. اولین پدیده آلوده‌انگاری زمانی رخ می‌دهد که در آن شخصیت شعری به آیه‌های کتاب مقدس اشاره دارد که به گونه‌ای باقداست بیان شده‌اند. این یک سخن قدیس است که در قلب مباحث مذهبی جای گرفته و هدایتی است برای موجودات که آن‌ها را به راه راست هدایت کند و از تیرگی برهاند. استفاده از صفت "سیاه" برای کتاب مقدس جنبه مثبت این عبارت را دگرگون می‌کند. این کلمه خود مباحثی را که قرار است باعث نجات بشر از تیرگی‌ها شود به سخره می‌گیرد. این آلوده‌انگاری همانگونه که پیش‌تر بدان اشاره شد نوعی ناپاکی پوشیده است. این از همان

نوعی است که ادعا می‌کند برای بشریت رهایی بخشد، خیرخواه و نیک اندیش است. همانگونه که کریستیوا بیان می‌کند آلوده انگاری پدیده‌ای غیر اخلاقی، بزهکاری و ناپاک است: «این پدیده وحشتی است که خود را تلبیس می‌کند، تنفری است که به روی ما می‌خندد و شهوتی است که جسم را برای مبادله به کار می‌گیرد، بدهکاری است که شما را به حراج می‌زند و در آخر دوستی است که از پشت به شما خنجر می‌زند» (کریستیوا، ۱۹۸۲: ۴). این آلودگی که خود را به صورت ملبس شده نمایان می‌کند حتی از نوع ناپاکی‌های اشکار نیز بدتر است (کریستیوا، ۱۹۸۲: ۴).

شخصیت شعری ما ابیات تیره کتاب مقدس را به عنوان چیزی که در تکرار پیایی خود شخص را به آغاز شکوفایی می‌برد تفسیر می‌کند. در این بیت که می‌گوید:

«من برای تو آه می‌کشم آه»

در خوانش این شعر که می‌گوید:

«من تو را با درخت و آب و آتش پیوند می‌دهم»

نکته مذکور قابل فهم است» (فرخزاد، ۱۳۹۲: ۴۲)

شخصیت شعری تلویحاً با استفاده از کلمات "مکرر و ابدی" به یک تکرار اشاره دارد و بدین گونه بیان شده است که پدیده آلوده انگاری مسأله‌ای نیست که بتوان تنها یک بار و به صورت جامع بدان پرداخت. پدیده آلوده انگاری به کرات برای ما رخ می‌دهد از آنجایی که مرز هویتی ما همیشه در خطر تهدیدات است. صحبت درباره وجود در واقع سخن درباره موجودیتی است که کاملاً به کلمه من تعلق دارد اما شخصیت شعری هنگامی که در مورد کل وجود صحبت می‌کند به کلمه تو یا شما اشاره می‌کند که خود به عنوان کسی جدا از "من" می‌باشد. در واقع وجود هر شخص سوای از دیگران است. زنانگی یکی از ویژگی‌های مهم در هویت زنان است که با چالش‌های مادرانه در گفت‌وگوها روبه‌رو است. در هر حال هنگامی که از هنجار عادی خود در جامعه منحرف شود طبق گفته کریستیوا دچار آلودگی خواهد شد. آغاز شکفتن و شکوفایی کجاست؟ آیا این مکان همان جایی است کریستیوا آن را حوزه نشانه‌شناسی می‌نامد که در آن کودک شرایط جدیدی را تجربه می‌کند؟ (مکافی، ۲۰۰۴: ۱۹). کلمه "تو" ظاهراً مرزی است که با کلمه من ادغام می‌شود و خاتمه آن منجر به آلودگی است. اگر این مسأله

درست باشد که پدیده آلوده انگاری به طور هم‌زمان یک فرد را تحقیر و تمجید می‌کند. این مسأله زمانی برای فرد قابل فهم است که وی تلاش می‌کند با ابزار بیرونی درون خود را بفهمد و هنگامی که نتواند درون خود را به تحلیل درآورد، پدیده آلودگی در وی رخ داده است (کریستیوا، ۱۹۸۲: ۵). کلمه "تو" می‌تواند به یک معشوق یا یک نوزاد الحاق شود یا می‌تواند نوزادی در نقش یک معشوق باشد یا بالعکس. اتحاد بین عاشقی و مادری از این دسته است. اتحادی که جامعه مردسالار آن را مورد تأیید قرار می‌دهد اما برای یک شخصیت شعری انجام این اتحاد غیر ممکن است که این عدم امکان متعلق به تیرگی کتاب مقدس است که بدان اشاره شد. در حقیقت شخصیت ما در شعر از نور رهایی‌بخش که متعلق به آیات مقدس است محروم می‌باشد. اتحاد بین یک مادر و یک عاشق منجر به قربانی شدن وی میشود که طبق نظریه کریستیوا/ تنها به واسطه مازوخیسم یا آزار دوستی میسر است.

ناتوانی در انجام این حقانیت ثابت شده فرد را بدان وا می‌دارد که از طبقات سمبلیک دست بکشد و آن را کنار بگذارد، و این می‌تواند فاعل ما را به حالات روانی، دیوانگی و جنون برساند. به هر حال در حوزه شعر، شاعر می‌تواند هرچه را که به نظام سمبلیک صدمه می‌زند پالایش کند بی آنکه به جنون برسد. اینجا کلمه "تو" با کلمه غم و حسرت آمیخته شده است. از یک سو ابیات تیره کتاب مقدس پر از حزن و اندوه است و از سوی دیگر حضور کلمه "تو" در "کل وجود من" یک آرزوی ناممکن است که از آن به آهی برای یک حسرت تعبیر میشود. حس رهایی‌بخش تنها از طریق منطق بازداری یا ممانعت میسر است. حصار ما را در برابر محارم حفظ می‌کند که این محارم هم منفور و هم محبوب‌اند. همانگونه که فروید بیان می‌دارد: «محارم در محدودیت‌ها به وجود می‌آیند یعنی هنگامی که چیزی محبوب و مورد خواست (مردم) نباشد نیازی به محصور کردن آن نیست و چیزی که قدغن شده است یقیناً همان چیزی است که مورد اشتیاق است» (فروید، ۱۹۵۰: ۸۱). شخصیت شعری در واقع محدودیت‌ها را با درونی سازی کلمه "تو" در "من" می‌شکند. او خود را فراتر از یک مادر و یک عاشق می‌برد که منجر به قربانی ساختن خویش می‌شود. رسیدن و غرق شدن در یک هدف جایی است که وی را به یک فاعل تبدیل کرده و از آلت دلخواه دست مردان خارج می‌سازد هنگامی که این

فرد خود را طبق علایق مردان ارزیابی می‌کند، وجود خود را به صورت آیات تیره و ناپاکی از کتاب مقدس می‌بیند که به دست مردان به آلودگی کشیده شده است و اینجا همان جایی است که به لحظات غیرقابل بیان زنانگی تعبیر می‌شود و مادرانگی درک می‌شود. (کریستیوا، ۱۹۸۵: ۱۳۴). نکته‌ای که در اینجا باید بدان پرداخته شود این است که همه این تضادها و مکانیزم‌ها با یکدیگر اتفاق می‌افتند زیرا که نیروهای بیرونی فاعل ما را به مقصدهای گوناگون هدایت می‌کنند و اینگونه است که هیچ مکانیزم انفرادی نمی‌تواند وی را به مقصد برساند و این حالت تعلیق او را در حالتی میانه قرار می‌دهد. درخت و آب و آتش هر سه نمادهای سمبلیک هستند و عناصری کلاسیک از آتش، آب، هوا و زمین که در واقع ریشه حیات‌اند. پیوند کلمه "تو" با درخت و آب و آتش می‌تواند نشانگر بازگشت این کلمه به زادگاه خود باشد. انسان حقیقی در ماورای هر قید و محدودیتی قرار دارد. به علاوه او را نمی‌توان در هیچ دسته بندی یا طبقه بندی یا الگوی سمبلیک قرار داد. آزادسازی زنان از قید و محدودیت مردان را ملزم می‌کند که هرگونه قید و محدودیت را از دوش آن‌ها بردارند و اینجا جایی است که انسان واقعی ظهور پیدا می‌کند که خود تولدی دیگر است یعنی تولد انسان واقعی که منجر به احساس آزادی می‌شود.

فروغ فرخزاد در اشعار خود این جزئیات به ظاهر بی اهمیت را در بر می‌گیرد همانگونه که در ابیات زیر از «تولدی دیگر» خواهیم دید:

«زندگی شاید

یک خیابان دراز است که هر روز زنی با زنبیلی از آن می‌گذرد

زندگی شاید

ریسمانی است که مردی با آن خود را از شاخه می‌آویزد

زندگی شاید

طفلی است که از مدرسه برمی‌گردد

زندگی شاید

افروختن سیگاری باشد در فاصله رختناک دو هم آغوشی

یا عبور گیج رهگذری باشد

که کلاه از سر برمی‌دارد

و به یک رهگذر دیگر با لبخندی می‌گوید "صبح بخیر" (فرخزاد، ۱۳۹۲: ۴۵)

پدیده آلوده انگاری مردود اما موجود است و همیشه حال یک فرد را مورد تهاجم قرار می‌دهد. مرزهای معنایی به یکباره به وجود نمی‌آیند زیرا که همیشه در خطر تهدید هستند. بر این اساس پدیده آلوده انگاری فرآیندی است که باید مکررا رخ دهد تا مرزها مورد حفاظت قرار گیرند. تفاوت یک شاعر با یک شخص عادی در آن است که شاعر می‌تواند با شعر خود در واقع خود را در معرض تهدیدات قرار دهد. برای مثال در تصویر یک صحنه خودکشی یا تیره یا یک صحنه مخرب شخصیت شعری توجهات را به «طنابی که از آن مردی خود را از درخت آویخته است» جلب می‌کند. تأکید بر طناب به جای "مرد" پوچی این صحنه را به ما نشان می‌دهد.

گونه‌ای از آلودگی آن دسته از آلودگی است که در درون و در برون قرار دارد. در این نوع آلودگی جابه‌جایی اتفاق می‌افتد یعنی آنچه در درون است سایه بر برون می‌افکند. شدت "عشق" جای "قلب مرا" می‌گیرد و شدت "انزوا" جای "اتاق" را می‌گیرد:

«در اتاقی که به اندازه یک تنهایی است

دل من

که به اندازه یک عشق است

به بهانه‌های ساده خوشبختی خود می‌نگرد

به زوال زیبای گل‌های در گلدان

به نهالی که تو در باغچه خانه‌مان کاشته‌ای

و به آواز قناری‌ها

که به اندازه یک پنجره می‌خوانند»

بیرون کشیدن خوشبختی از دست آویزهای ساده‌ای که در ابیات بالا خوانده شد کاری دشوار است. کلمه "زیبا" صفتی برای گل‌ها نیست بلکه برای پژمرده شدن گل‌هاست و اینکه چگونه پژمردگی گل‌ها در گلدانشان می‌تواند زیبا باشد یا اینکه چگونه آواز قناری که وسعتش به قدر پنجره‌ای بیش نیست چگونه زیباست، جای تأمل دارد. در

ابیات پایین شخصیت شعری ما سخن از تصمیم و ناممکن‌ها به میان می‌آورد وقتی که نام "حیات من" را بر زبان می‌آورد:

«آه سهم من این است

سهم من این است

سهم من

آسمانی است که آویختن پرده‌ای آن را از من می‌گیرد

سهم من پایین رفتن از یک پله متروک است

و به چیزی در پوسیدگی و غربت واصل گشتن

سهم من گردش حزن آلودی در باغ خاطره‌هاست

و در اندوه صدایی که به من می‌گوید:

دست‌هایت را دوست می‌دارم»

وسعت آسمان بسیار گسترده‌تر از آن است که بتوان با پرده‌ای آن را پوشاند مگر قدرتی ما را از کنار زدن پرده بازدارد. اگر هنوز شخصیت ما در اتاقی است که به وسعت تنهایی اوست، چه چیز باعث می‌شود که او نتواند این پرده را کنار بزند؟ از یک سو این ناتوانی نشانگر ساختار تحمیل‌شده یک جامعه است و از سوی دیگر نشانگر افسردگی ذهنی و بی‌کنشی فیزیکی وی است و اینگونه است که قدم زدن در باغچه، پر از حزن و اندوه است.

اندوه‌گین بودن نوستالژیست‌ها به آن دلیل است که گذشته در واقع باطل نشدنی است. هر قدر که خاطره‌ها نزدیک و زنده به نظر برسند باز هم فاصله‌ای کوتاه و موقتی بین آن‌ها و اشخاص وجود دارد. آن صدایی که به من می‌گوید «دستان تو را دوست دارم» صدایی محزون و مالیخولیایی است. شاید این بدان دلیل است که این صدا می‌داند که در عشق خود ناتمام است.

افسردگی شدید و عدم کنش باعث می‌شود که شخصیت ما در شعر آن اوج آلوده انگاری را به نمایش بگذارد هنگامی که می‌گوید «سهم من پایین رفتن از یک پله متروک است/ و به چیزی در پوسیدگی و غربت واصل گشتن». کلمه "پایین رفتن" وی را به چیزی تبدیل می‌کند که او را از همه چیز بیگانه می‌کند در اینجا آلودگی تهدیدی

است که به مرز هویتی فرد حمله کرده و آن را از هم می‌گسلاند. کلمه "من" در اینجا در معرض خطر فروپاشی است اما زنانگی و مادرانگی باری دیگر این شخصیت را از جایی که در آن به دام افتاده است رهایی می‌بخشد که این ظهوری دیگر از حیاتی دوباره است که از طریق زوال این زنانگی به تحقق می‌رسد.

این شخصیت در شعر خود را در باغچه‌ای می‌کارد تا سبز باشد و خود را مورد ستایش قرار می‌دهد در جایی که می‌گوید:

«گوشواره‌ای به دو گوشم می‌آویزم/ از دو گیلان همزاد/ و به ناخن‌هایم برگ گل کوکب می‌چسبانم»

در واقع به باغچه خاطراتش بازمی‌گردد و دوباره شروع به قدم زدن در باغچه می‌کند و خاطره‌ای دیگر باز به ذهن وی می‌آید اما این بار او در خاطرات غم بار غرق نمی‌شود و سعی بر آن دارد که فاصله خود را از آن حفظ کند. این خاطره گویا خاطره‌ای رایج از پسران است:

«که به من عاشق بودند هنوز/ با همان موهای در هم و گردن‌های باریک و پاهای لاغر»

این جمله بیان شده در باب پسران می‌تواند مظهر ناپاکی برای دختر جوان باشد زیرا که آن پسران به عنوان جنس مخالف حساب می‌شوند. این خاطره‌ای است که شخصیت شعری ما از مجموعه خاطرات خود انتخاب می‌کند تا بتواند بدان وسیله بر بی‌کنشی خود و افسردگی‌اش غلبه کند. او روشی مادرانه را نسبت به زمان در پیش می‌گیرد و آن را باور می‌کند:

«سفر حجمی در خط زمان/ و به حجمی خط خشک زمان را آبستن کردن/ حجمی از تصویر آگاه که ز مهمانی یک آینه برمی‌گردد»

زمان در اینجا به صورت ترتیبی است و بر اساس وقایع می‌باشد بنابراین امری باطل‌نشدنی است؛ شاید به این دلیل است که در پس‌نگری خاطرات شخصیت شعری ما تن به حزن و بی‌کنشی می‌دهد اما اکنون این شخصیت سخن از "تصویری آگاه که از میهمانی یک آینه برمی‌گردد" به میان می‌آورد. به نظر می‌رسد در بررسی آینه که با حزن و بی‌کنشی و ناپاکی همراه است و از آنجایی که مرز "من" در شرف فروپاشی

است شخصیت با یک خاطره رهایی بخش مواجه می‌شود که وجود متلاشی شده وی را دگریار یکپارچه می‌کند. کودک تازه متولد شده زمان نامش آگاهی است. از طریق آگاهی شخصیت شعری یک فاصله نقادانه را به خود می‌گیرد و ناپاک می‌شود و از آن جایگاه فرآیندی را پدیدار می‌کند که بدین ترتیب در شعر از آن یاد می‌شود: «هیچ صیادی در جوی حقیری که به گودالی می‌ریزد مرواریدی صید نخواهد کرد». پدیده آلوده انگاری راهی است برای عبور از مرزهای متوالی و پروسه‌ای است که به واسطه آن می‌توان هرچه جز "من" و یا تهدید باشد را مردود ساخت.

نتیجه بحث

فروغ فرخزاد به دنبال ایجاد اشکال جدید زنانگی است. اینگونه از قالب‌ها که روابط بهتری بین مرد و زن یا مادر و فرزند را تشریح می‌کند مورد بررسی قرار می‌گیرد. او به دنبال روحیه گمشده‌ای در جامعه مصنوعی و لوکس می‌گردد. برای او وفا از قلب‌ها رفته و او در پی آن قمری غمگین است. ارزیابی شعر یادشده از فروغ فرخزاد بر اساس نظریه آلوده انگاری نشان می‌دهد که اگرچه او منتقد جامعه خویش است و گهگاهی حس انزجار نسبت به هنجارهای آن دارد اما با اشتیاق و دلسوزی به دنبال راهی برای پاکسازی آن است. جامعه‌ای که وی در آن زندگی می‌کند یک جامعه مذهبی و مردسالار است. شخصیت‌های شعری فروغ غالباً به دنبال مسائل روحانی هستند تا بتوانند آن را به توسعه برسانند. از آنجایی که فروغ فرخزاد در یک جامعه مردسالار زندگی می‌کند ادعا می‌کند مسئولیت جنگیدن با قوانین جا افتاده در برابر زنان را دارد. او نه تنها در جامعه تنه‌است بلکه در میان زنان نیز احساس تنهایی می‌کند. این بدان دلیل است که فروغ فکر می‌کند باید یک قالب جدیدی از زن را که متناسب با وجود مستقل وی باشد ایجاد کند. برای به انجام رساندن این مسئولیت او راهی را جز شکستن محارم و تخطی از عرف جامعه را ندارد.

کتابنامه

- آزاد، م. ۱۳۷۸ش، پریشادخت شعر: زندگی و شعر فروغ فرخزاد، تهران: نشر ثالث.
- جعفری، عبدالرضا. ۱۳۸۴ش، فروغ جاودانه: مجموعه شعرها و نوشته‌ها و گفت‌وگوهای فروغ فرخزاد، به انضمام نوشته‌هایی درباره فروغ، تهران: نشر تنویر.
- صفاریان، ناصر. ۱۳۸۱ش، آیه‌های آه، تهران: روزنگار.
- فرخزاد، پوران. ۱۳۸۱ش، کسی که مثل هیچ کس نیست: درباره فروغ فرخزاد، تهران: کاروان.
- فرخزاد، فروغ. ۱۳۹۲ش، دیوان فروغ فرخزاد، تهران: پارس بوک.

کتاب و مقالات انگلیسی

English books and articles

- Abject. (n.d.) Collins English Dictionary – Complete and Unabridged, 12th Edition 2014.(1991,1994, 1998, 2000, 2003, 2006, 2007, 2009, 2011, 2014). Retrieved February14 2016 from <http://www.thefreedictionary.com/abject>
- Abjection. (n.d.) Random House Kernerman Webster's College Dictionary. (2010). Retrieved February 14 2016 from <http://www.thefreedictionary.com/abjection> .

Bibliography

- Azad, M. (1378). *The Poet Girl: Life and Poems of Forough Farrokhzad*. Tehran: Sales Publication.
- Bassnett, Susan. (1993/1995). *Comparative Literature: A Critical Introduction*. Oxford UK & Cambridge USA: Blackwell.
- Becker-Leckrone, Megan. (2005). *Julia Kristeva and Literary Theory*. New York: Palgrave Macmillan .
- Farrokhzad, Forough. (1392). *Forough Farrokhzad Poem Collection*. Tehran: Pars Book Publication.
- Farrokhzad, Pوران. (1381). *The One Who looks like Nobody; About Forough Farrokhzad*. Tehran: Karoun Publication.
- Freud, Sigmund. (1950). *Totem and Taboo: Some Points of Agreement between the Mental Lives of Savages and Neurotics*. Trans. James Strachey. London and New York: Routledge & Kegan Paul.
- Goodnow, Katherine J. (2010). *Kristeva in Focus: From Theory to Film Analysis*. New York: Berghahn books.
- Jaafari, Abd Al Reza. (1384). *Everlasting Forough: A Collection of Forough Farrokhzad's Poems and Dialogues, with some Notes*. Tehran: Tanvir Publication.
- Hassanpour, Forough, and Ruzy Suliza Hashim. (2012). "Reading Forough Farrokhzad's Poetry from the Perspective of Systemic Functional Linguistics." *GEMA Online™ Journal of Language Studies* 12.3: 923-37.
- Jamali, Leyli. (2008). "Too Close, Too Far: Death and Rebirth in Sylvia Plath's Ariel and Forough Farrokhzad's Another Birth." *Plath Profiles: An Interdisciplinary Journal for Sylvia Plath Studies* 1: 38-49 .
- Joodaki, Abdol Hossein, and Asrin Vajdi. (2013). "Body, Love and Maternity in Sylvia Plath and Forough Farrokhzad: A Study Based on Helen Cixous's *Ecriture Feminine*."

Studies in Literature and Language 6.3: 74-78.

Kristeva, Julia. (1982). Powers of Horror. Trans. Roudiez, Leon S. European Perspectives: A Series of the Columbia University Press. New York: Columbia University Press.

Kristeva, Julia. (1984). Revolution in Poetic Language. Trans. Waller, Margaret. New York: Columbia University Press.

Kristeva, Julia. (1985). "Stabat Mater." Poetics Today. Trans. Goldhammer, Arthur. 133-152 .

Kristeva, Julia. (1986). The Kristeva Reader. Ed. Toril Moi. New York: Columbia University Press.

Lechte, John. (2003). Key Contemporary Concepts: From Abjection to Zeno's Paradox. London: Sage publications.

McAfee, Noëlle. (2004). Julia Kristeva. Routledge Critical Thinkers. New York, London: Routledge .

Nederi, Leila, and Aysheh Nosrati. (2013) "A Comparative Study of Sylvia Plath and Forough Farrokhzad Considering a Post-Lacanian Feminist Theory." Researcher 5. 12 (Cumulated No. 54): 42-46.

Salimi-Kouchi, Ebrahim, and Fatemeh Sokout Jahromi. (2014). "Application of the Analytic Approach of the Theory of the Abjection in "I Am Concerned for the Garden" by Forough Farrokhzad." Language Related Research 5.

Saffarian, Naser. (1381). Aah Verses. Tehran: Rooznegar Publication.



The Concept of "Abjection" in Forough Farrokhzad's Thought and its Adaptation to the Thought of "Rejection" in "Powers of Horror" by Kristeva

Bahi Hadaegh

Assistant Professor, Shiraz University, Faculty of Foreign Languages and Linguistics

Mobina Akbarzadeh

MA in English Literature, Shiraz University

Abstract

This article compares the concept of "abjection" in Forough Farrokhzad's poem "Another Birth" with the thought of "rejection" in "Powers of Horror" by Julia Kristeva. This article seeks to study "abjection" images based on a comparative reading of "powers of horror" by Kristeva in Forough's "Another Birth." The reason for choosing Forough Farrokhzad is that Kristeva's theory is very capable of being applied to her poems. This theory, of course, covers a wider range of Farrokhzad's poems, which is beyond the scope of this article. On the other hand, her poems as the central basis for the enlightenment of Kristeva's theory on the phenomenon of abjection are also very evident. Abjection is one of the most fundamental currents of the subject in the process: i.e, a state of rejection of what is considered other for self, thereby creating ever-unstable boundaries for self. Abjection is something that a person rejects, throws away, and expels almost completely.

Keywords: refinement other femininity social norm sociological critique.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی